

برای برون رفت از این بحران، دو راه مکمل ایجاد مصالحه مشفقانه (رندانه انفسی-آفاقی) یا معامله مقتضی اندیشانه (آفاقی-انفسی) بین این دو را ارائه کرده‌ام. اولی به آداب اخلاقی معتقد است (بنی آدم اعضای یک پیکرند) و دومی به اخلاق آدابی (با دوستان مروت با دشمنان مدارا). در اولی، اخلاق علی‌الاطلاق است و رعایت آن در همه جا لطافت می‌آورد و در دومی، به قول عوام: جا به جاک نعبد و جا به جاک نستعین!

۲. حل بحران فکری برای مدیریت احساسات و برون رفت از رویاگرایی قاب‌زنانه. باید حریم فکر شناخته شود و همانند فضای زیستاری مدرن، عدم تساوی دستاوردی تخصص در مقابل تخصص مشخص شود. این برخلاف نگاه سنتی طلا، نقره و مس فام است که حریم اقتدار تخصصی را به احترام به شخصیت‌های طلا فام و بی‌احترامی به توده‌ها تبدیل می‌کند. در این خصوص، هم تحلیل زیستاری را ارائه کرده‌ام و هم تعریفی از انسان داده‌ام: انسان، «شونده» ای است دائماً «درگیر تناقض در انتخاب: گه در کمند توجیه، گه در کمین رهایی». در این تعریف هم تأکید کرده‌ام که عقلانیت یک خصلت نیست، بلکه یک پروسه است.

۳. حل بحران روزمرگی: در جوامع پیشاتوسعه‌یافته، انسان‌ها در سازمندی زیستار خود، بی‌هدف عمل می‌کنند. در ایران، این نگاه به سازمان‌یافتگی هیئتی معروف است. در برهه‌هایی از تاریخ پس از مشروطیت، شاهد غلبه این نگاه بوده‌ایم. در مورد روابط بین قوای حکومتی در جمهوری اسلامی، گاه قوه مجریه نهم و دهم چنین عمل می‌کرد که تقدیم بوجه به مجلس از موارد آن بود. روزمرگی در مقابل زیستار شخصیت‌خواه آنارشیستی قرار دارد. در حالی که روزمرگی به اقتضای تمایلات احساسی بروز می‌کند، آنارشیسم مبتنی بر مقتضیات تحقق اراده انسانی برای قیومیت - سرورگریزی مطرح شده است. در حالی که روزمرگی سازمانی برآیند فضای زیستاری پیشاساختاری است، آنارشیسم برآیند اراده انسانی است که در فضای زیستاری پسانهادین ظهور می‌کند. برای روشن شدن تفاوت بین سازمان، ساختار و نهاد، ارائه تعریف را لازم می‌دانیم:

سازمان یا هیئت به معنای سنتی آن، به هم‌گرایی خودخواسته یک گروه انسان اطلاق می‌شود. اگرچه هر تصمیم برای ایجاد روابط سازمانی مبتنی بر عقلانیتی است، اما جمع‌شدن‌های پیشاعقلی یا

هیئتی، متضمن دستیابی به هدفی معقول نیست، بلکه حاوی فرار از چالش‌هاست و نه حل آن؛

ساختار، بافتی است که از هم‌پارچگی نقش‌های ملایم ایجاد می‌شود. مثلاً ساختار سیاسی اقتدارگرایی به مقتضای مهار هوس‌های پاپیولیستی و مولد کردن ساختار ملی تعبیه شده است. در این ساختار، فرمان‌برداران نیاز به فرمان‌روایان دارند، که در جایگاه زمامدار جامعه بنشینند. مفهوم زمامدار خود حاوی اهانتی بس جانکاه، ولی ضروری برای برون رفت از رویاگرایی است. اقتدارگرایی نظامی و بوروکراتیک تجلی چنین ساختاری است؛

نهاد، ساختاری است متشکل از نقش‌های کارکردی که بعد انسانی یافته و نقش‌های ملایم داوطلبانه و با حفظ شأن حاکمیت انسانی به هم متقابلاً وابسته هستند. دو مفهوم شهریار - شهروند تجلی وجود نوعی حکم‌روایی خوب است. نظام‌های لیبرال / سوسیال دموکرات در این مرحله ظهور می‌کنند.

و بالاخره آنارشیسم، مجموعه کهکشانی تجلی انسان‌هایی است که از سطح وابستگی متقابل در نهاد فراتر رفته و به تعاون گروهی میل پیدا کرده‌اند. جهان‌وطنی حقوق بشری لیبرترین‌ها همراه با تعهد تعاونی در بین جماعت‌گرایان صرفاً گامی به این سو است. اما حتی نومحافظه‌کاران آمریکایی در تلاش برای گذر از این مرحله، در دام دگرستیزی‌های وحشتناکی افتادند که بوش پسر مجری آن بود (توجه فرمایید که نویسنده از جایگاه یک معلم مهاجر از ایران، این مطلب را با اطمینان خاطر علیه یکی دیگر از رهبران آمریکا می‌نویسد. در جایی دیگر از این مقاله از بی‌کفایتی آقای اوباما سخن راندم. به رغم این نقد به هر دو حزب آمریکایی، رجا و واقع دارم که جایگاه معلمی‌ام در تهدید اخراج قرار نخواهد گرفت. حتماً «توهین مهاجر بی‌مدرک چینی به اوباما در سانفرانسیسکو را دیده‌اید. این واقعه سندی است برای اطمینان خاطر این معلم مهاجر و بازنشسته شده).

۴. حل بحران دولت‌سازی: برای تحقق حاکمیت انسان، به اقتضای یک قرارداد ملت - دولت تأسیس می‌شود. متأسفانه در نگاه سنتی و مدرن، دولت طبقاتی و نخبه‌سالار بود اما با ایجاد حکم‌روایی خوب، این بحران می‌تواند حل شود. دولت در جایگاه هویت‌های دستاوردی قرار دارد و دفاع از سرزمین و کشور به اقتضای نیاز است و نه ارزش اعتقادی. توجه شود که حاکمیت الهی محقق است و نیازی به دولت برای تحقق نیست، بلکه نوعی آگاهی برای قبول این حاکمیت ملکوتی - ملکی

خدایی لازم است. چنان که به درستی دکتر نصر گفته‌اند، بنیادگراها با تقلیل اعتقاد دینی به سطح ایدئولوژی و به نظر من تقلیل حاکمیت علی‌الاطلاق خدایی به حاکمیت دنیایی انسان، به نام خدا قدرت خود را در ستیز علیه دیگران به کار می‌برند. چنین زیستاری بی‌نیازی ذات اقدس از تلاش انسانی را نادیده می‌گیرد و جهاد فی سبیل الله به عنوان یک ارزش مفید برای انسان را به معامله با خدا تبدیل می‌کند. برای ایجاد حکم‌روایی خوب و برطرف کردن بحران دولت‌سازی، دولت قیفی - پمپی را در کتاب مبانی دانش سیاسی و جهانی شدن و کتب دیگر خود ارائه کرده‌ام. نتیجه بحث اینکه دولت نهادی ابزاری است در خدمت حاکمیت انسانی. هر انسان توسعه‌یافته مایل است که شخصیت خود را خود تعریف کند. چنان که در بحث هویت گفته شد، ریشه‌های هویت انسانی ممکن است حاوی تعریفی دین‌باورانه، دهری‌باورانه یا سکولاریستی باشد. با هر اعتقادی، دولت توسط ملت تأسیس شده تا به عنوان یک دستاورد مدنی در خدمت رفع نیاز مدنی او باشد. اگرچه این لایه هویتی در دیدگاه مدرن برجستگی یافته اما در نگاه پسمدرن نباید عامل تحمیل به او شود. رفع نیازمندی به معنای تسهیل تحقق حاکمیت اوست و نه مقابله با او و به مالیات او. نمی‌توان تأمین امنیت را محملی برای تهدید ریشه هویت زیستاری کرد.

۵. حل بحران ملت‌سازی، برای ایجاد تعهد داوطلبانه به جمع هم‌سرنوشت. دو نگاه احیاءگر و بنیادگرا از یک سو و نگاه‌های طبقه‌گرا و قوم‌گرا از سوی دیگر موجب بحران ملی می‌شوند. ملیت زیستاری است معطوف به فهم هم‌سرنوشتی مدنی و تلاش برای فرهنگ‌سازی هم‌پارچه‌گرا برای دستیابی به آن. احیاءگراها بدون توجه به فضای آفاقی پسامدرن و بدون توجه به انفس متغیر انسانی، برای ملیت جایی قائل نیستند. بن‌گرایان قومی و نژادی هم، دچار همین مشکل اما از منظر دیگر هستند. آنان به جای این نهاد تضمین‌کننده نفی سبیل (حاکمیت انسانی) نهاد «امپراتوری کشورگشا و دگرستیز دینی یا قومی» را مطرح می‌کنند. بومی‌گرایی تجلی این دو نگاه است. اگر خدای نکرده این دو دید حاکم شود، جایی نه برای حاکمیت انسانی باقی می‌ماند، نه مدنیت و نه فرهنگ. به نام خدا و به کام گروهی طلا فام، حاکمیت خدا در اختیار تفسیر گروهی خاص قرار می‌گیرد که به‌طور خودخوانده‌ای خود را طلا فامانه، مستحق حکومت می‌بینند. با تحقق این نگاه و به مرخصی رفتن حاکمیت انسانی، مفاهیمی